



پنهاز شیربانی

این بار بهانه صحبت با محمدحسین مهدویان روز ملی سینما و گفت‌وگو درباره حواشی متعددی است که درباره فیلم دومش، «ماجرای نیمروز»، هربار به دلایلی بیشتر می‌شود و در صدر اخبار قرار می‌گیرد. ماجرای نیمروز مدتی قبل در جشن منتقدان و نویسندگان سینمایی توانست جوایزی را به خود اختصاص دهد و البته حواشی‌ای را ایجاد کند و اما با وجود کاندیداشدنش در بخش‌های مختلف جشن خانه سینما، توانست موفقیت‌های پیشین را تکرار کند. علاقه‌مندی او به گونه‌های مختلف فیلم‌سازی و چگونگی واقعیت‌نمایی در دو فیلم بلندش بخشی از گفت‌وگوی ما با او است.

۱ شما ازجمله فیلم‌سازانی هستید که از نخستین تجربه فیلم‌سازی، دست روی پروژه‌های بزرگ و پرهزینه گذاشتید و به‌نوعی با دست‌گذاشتن روی تاریخ معاصر به سمت نوعی از فیلم‌سازی رفتید که شاید برای هر فیلم‌ساز تازه‌واردی اتفاق نیفتد. از مسیری که طی کرده‌اید تا چه حد راضی هستید؟

بارها پیش آمده که این سؤال را از من بپرسند. نکته‌ای در مورد فیلم اولم (ایستاده در غبار) وجود دارد و آن این است که باید کمی به قبل از ساخت این فیلم برگردیم. قبل از ساخت «ایستاده در غبار»، مجموعه «آخرین روزهای زمستان» را ساخته بودم. درواقع «ایستاده در غبار» از مجموعه «آخرین روزهای زمستان» در تلویزیون بود. به‌نوعی من «ایستاده در غبار» را فیلم اولم نمی‌دانم، هرچند به‌لحاظ ساختار تولید، فیلم اول من در سینماست، اما عملاً یک تجربه قبلی خیلی مؤثری وجود دارد که آن سریال کاملاً شرایط تولید فیلم، هم به‌لحاظ حجم و سنگینی کار و هم بودجه «ایستاده در غبار» را توجیه می‌کند. درواقع فیلمی است که در ادامه موفقیت مجموعه «آخرین روزهای زمستان» ساخته شده. از این جهت فیلم اول من فیلم خاصی است. معمولاً تجربه اول فیلم‌سازها به‌واسطه اینکه یا از فیلم کوتاه می‌آیند یا تجربه دستکاری دارند و بعد از مراحل تصمیم به ساخت فیلم بلند می‌گیرند، معمولاً فیلم‌های ارزانی است. من به‌واسطه ۱۰ سال کار در سینمای مستند و تلویزیون و در ادامه آنها ساخت مجموعه «آخرین روزهای زمستان» فیلم اولم را ساختم و اساساً خیلی دنیال اینکه فیلم سینمایی بسازم نبودم. درواقع شرایط فیلم اول سینمایی من به‌طور اوتوماتیک فراهم شد به این دلیل که یک تجربه ۱۵، ۱۰ساله‌ای پشت آن بود که منجر به ساخت فیلم

گفت‌وگو با محمدحسین مهدویان

تاریخ بدون سیاست خیلی معنادارد



شدد، در نتیجه خیلی طبیعی اتفاق افتاد. بعد از ساخت «ایستاده در غبار» هم قرار بود یک سریال کار کنم و دوباره به تلویزیون برگردم که پیشنهاد ساخت «ماجرای نیمروز» را آقای رضوی با من در میان گذاشتند که خب ماجرای نیمروز هم باعث شد کمی مصمم‌تر و جدی‌تر شوم برای اینکه فیلم‌های بیشتری برای سینما بسازم، بنابراین دو فیلم بلند من بخشی از روند ۱۵، ۱۰ساله از روزهای ساخت مستند و فیلم‌های کوتاه و مجموعه تلویزیونی است. درکل از روندی که طی شده، راضی‌ام. برای من اصولاً فیلم‌سازی روند عزتمندانه‌ای بوده؛ یعنی برای ساخت فیلم تقلا و تکاپوی بیپنده‌ای نکرده‌ام، بلکه با توجه به موفقیت‌های قبلی، فیلم‌های جدید را ساختم.

۲ به‌تصویرکشیدن تاریخ معاصر طبعاً اتفاق سخت‌تری نسبت به روایت تاریخی اتفاقاتی است که سال‌های زیادی از آن می‌گذرد و به دلیل تازه‌بودن اتفاقات در «ایستاده در غبار» و «ماجرای نیمروز» واکنش‌ها و بحث‌های زیادی وجود داشت. واقعیت‌نمایی از نگاه شما چگونه است؟

من همیشه، حتی زمانی که فیلم مستند می‌ساختم، یکی از مهم‌ترین چالش‌هایم واقعیت بود. در موردش فکر و مطالعه کردم. از نظر من واقعیت یک امر فرار و کاملاً گریزنده و درواقع غیرمطلق است؛ یعنی واقعاً نمی‌شود باطمینان درباره واقعیت حرف زد، حتی واقعیتی که نزدیک است یا واقعیتی که مبتنی بر شواهد آدم‌هایی که آن دوره زمانی را درک کرده‌اند. در نتیجه معتقدم که مسا در حال بازتولید و بازآفرینی هستیم. خود واقعیت که حادث شده و تمام شده است. حالا این بازآفرینی تاریخ است و هرچقدر تماشاگر آن را باور کند می‌شود یک فیلم مؤثرتر و واقعی‌تر بندهاشت شود و اگر باورش نکنند قالبی به نظر می‌رسد. درواقع به نظر من واقعی فرض‌شدن خیلی بهتر از واقعی‌بودن است.

محمدحسین مهدویان در جشنواره فیلم ونیز

گفت‌وگو با علیرضا خاتمی، کارگردان فیلم «فراموشی می‌سراید»، برنده جایزه از جشنواره ونیز

امیدوارم فیلم بعدی را در ایران بسازم



سردرخانه را چندرزوی قرق کند. بعد از رفتن نیروهای پلیس، پیرمرد جنازه دختر جوانی را پیدا می‌کند که ظاهراً از چشم آنها دور مانده است. او تصمیم می‌گیرد پیش از بازگشت پلیس جنازه را به خاک بسپارد. این فیلم به نوعی در بستر وقایع تاریخی است که در آمریکای جنوبی بارها و بارها اتفاق افتاده و اکثراً محصول مستقیم کودتاهای نظامی مورد حمایت آمریکا بوده است. اتفاقاً امروز، ۱۱ سپتامبر، که این مصاحبه انجام می‌شود، سالروز کودتای شیلی است؛ کودتایی که سال‌هاى آنقدر را ساقط کرد و سال‌های تاریک دیکتاتوری پیئوشه را برای شیلی رقم زد.

۱ فکر می‌کنم برای یک فیلم‌ساز باید سخت باشد که فیلمی از تعامل در وقایع تاریخی نقطه‌ای دیگر از جهان که در آن حضور نداشته، بسازد. منبع الهام شما برای این فیلم چه بود؟

دوستان فیلم من درباره بدن‌های گمشده است. یادم می‌آید در روستای ما، پس از سال‌ها از پایان جنگ، بقایای جوان مفقودالائری را برای تشییع آورده بودند. روز بسیار غم‌انگیزی بود. همه می‌دانستند که در تابوت فقط چند تکه استخوان و یک لنگه پوتین است. مادر آن شهید فریاد می‌زد: «سرو فرستادم جنگ و پوتین خاک می‌کنم». فیلم من در حقیقت تأملی است درباره مسئولیت به‌یادآوردن و نتایج فراموشی؛ اینکه چگونه با غیبت عزیزان‌مان کنار می‌آییم. فکر می‌کنم این موضوعی است که هرکسی در هر گوشه جهان می‌تواند بفهمد و حس کند. خود کلمه «مفقودالائری» یعنی کسی که همه نشانه‌های بودنش از دست رفته. این فیلم مرثیه‌ای است در غیبت عزیزانی که گم شده‌اند.

۲ چرا با این همه تأکید بر ایران، سعی نکردید فیلمی با موضوع ایران بسازید؟

در ایران فیلم‌سازان باسابقه و مطرحی وجود دارند که برای بیان روایتی از ایران شایسته‌تر از من هستند که خارج از ایران زندگی می‌کنم. من سال‌هاست که خارج از ایران زندگی می‌کنم و دوری از فضای ایران، مانع درک دقیق من از جامعه امروز ایران است. ایران در شرایط تاریخی حساسی به سر می‌برد. هر تصویری که از ایران در جامعه بین‌المللی بازتاب پیدا کند، حساسیت‌های ویژه‌ای به همراه خواهد داشت. من نمی‌خواستم فیلمی بسازم که به هر شکلی دچار سیاست‌زدگی شود و چهره‌ای تاریک از ایران به نمایش بگذارد. حقیقت امر سیالی است. در سوازکار پیچیده جهان امروز باید سنجید که حرف را کجا و به چه کسی بزنیم. به قول حافظ: با خرابات‌نشینان ز کرامات ملاف //

سینمای ایران

سینمای ایران در دهه ۱۳۹۰ به‌طور فزاینده‌ای به‌طور فزاینده‌ای به‌طور فزاینده‌ای

دراین‌باره قطعا از فیلم‌سازانی در سینمای ایران و دنیا تأثیر گرفته‌ام. ممکن است تأثیرات آن خیلی عینی و مشخص در فیلم‌هایم نباشد؛ اما طبعاً هر فیلم‌ساز و سینماگری که دوست دارم و درک و تصویری از سینما برای من ایجاد کرده است، تأثیرش را ناخودآگاه در جایی از فیلم من گذاشته است. برای همین ترجیح می‌دهم از فیلم‌سازی اسم نبرم. **۳ شاید برای عده‌ای جالب باشد بدانند فیلم‌سازی که به آن علاقه دارید، کیست. در سینمای ایران فیلم‌ساز خاصی هست که پیکر آثارش باشید؟**

من سبک فیلم‌سازی آقای عیاری را خیلی دوست دارم. هر زمان می‌شنوم آقای عیاری فیلمی با سربالی ساخته است، سعی می‌کنم بنشینم و نگاه کنم؛ برای اینکه ببینم به دنیای فیلمش به چه نحو شکل داده است و سینمای ایشان را دنبال می‌کنم. **۴ «ایستاده در غبار» فیلمی بود که تحسین‌های بسیاری به همراه داشت و طبعاً به نسبت «ماجرای نیمروز»، حواشی به همراه نداشت. فکر می‌کنید دلیل حواشی متعدد ساخت فیلم دوم شما چه بود؟**

به نظر «ماجرای نیمروز» فیلم مؤثرتری بود. معمولاً برای خودم معیار و قاعده‌ای دارم. می‌گویم فیلمی که بحث بیشتری راه نندازد و چالش‌های بیشتر و گفت‌ووی بیشتری ایجاد کند، فیلم مؤثرتری است. نمی‌گویم لزوماً فیلم بهتری است؛ ولی تأثیرش در زمان خودش بیشتر از فیلم دیگری است که کمتر چالش ایجاد می‌کند. به‌هرحال، به خاطر جنبه تاریخی-سیاسی‌ای که فیلم داشت، این خاصیت بحث‌برانگیزبودن را داشت و موضوع زنده‌ای بود و به همان نسبت، تأثیر بیشتری گذاشت. حتی از مقایسه تعداد تماشاگران این دو فیلم هم می‌شود این موضوع را فهمید. نقدهایی که درباره فیلم نوشته شد و بحث‌هایی که داخل و خارج از کشور به راه انداخت، همه نشان می‌دهد فیلم مؤثرتری بوده است. طبعاً هر فیلم مؤثری، نظراتی مثبت و منفی دارد و بحث درباره این نیست که لزوماً همه موافق آن باشند. همین که می‌تواند موضوع بحث باشد، از دلایل تأثیرگذاری فیلم است.

۵ شما دغدغه به‌تصویرکشیدن اتفاق‌های تاریخی و سیاسی تاریخ معاصر ایران را دارید و این قضاها را به گونه‌ای به تصویر می‌کشید که برای مخاطب هم جذاب است. آیا قصد دارید بار دیگر به روایت بخش دیگری از تاریخ ایران بپردازید؟

بله؛ من اصلاً علاقه‌مند به تاریخ هستم؛ به‌ویژه تاریخ معاصر و فیلم‌ساختن درباره تاریخ معاصر را خیلی دوست دارم؛ ولی فیلم‌ساختن درباره تاریخ، چالش‌ها و دردسرهای خودش را دارد. متقاعدکردن آدم‌ها برای همراه‌شدن و تأمین سرمایه فیلم، سخت‌تر از یک فیلم به‌روز است؛ ولی هروقت شرایطش فراهم شود، داستان‌های دیگری دارم از تاریخ معاصر یا حتی تاریخ دورتر که دوست دارم تعریف کنم و امیدوارم روزگاری بتوانم این فیلم‌ها را بسازم.

هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد. **۶ در فیلم شما زمان و مکان چندان مشخص نیست، پیام فیلم شما برای مخاطباتی خاص یا مردمانی از جغرافیایی خاص است؟**

من در کشورها و فرهنگ‌های مختلفی زندگی کرده‌ام و هنگامی که این داستان را می‌نویشتم به این فکر می‌کردم که آیا این داستان برای فرهنگ‌های مختلف قابل درک است یا نه؟ وقتی می‌نویسم به دوستانم در ایران، فرانسه، مالزی، لبنان، شیلی و پرو فکر می‌کنم و تلاش می‌کنم افراد بیشتری بتوانند با فیلم‌هایم ارتباط برقرار کنند. از این‌رو داستان من متعلق به جغرافیایی خاصی نیست و می‌تواند هرجایی اتفاق افتاده باشد.

۷ چرا شیلی را برای لوکیشن انتخاب کردید؟

من به یک قبرستان بزرگ و ویژه احتیاج داشتم. به حدی بزرگ که آدم‌ها در آن کم می‌شوند. در خیلی از کشورها به دنبال آن کشتم؛ بوسنی، بلغارستان، مراکش، ترکیه و… که سرانجام در شیلی آن را یافتیم. خوشبختانه شیلی برای تولید فیلم هم بازنگران باتجربه‌ای داشت و هم عوامل فنی چیره‌دست. تولید فیلم هم در آنجا ارزان‌تر از جاهای دیگر بود. همین‌طور قوانین اروپا برای تولید فیلم مشترک، با ساختن فیلم در شیلی مشکلی نداشت. البته زبان اسپانیایی، هم بسیار خوش‌انگه و شاعرانه بود و هم برای بیان داستان من مناسب. **۸ فیلم «فراموشی می‌سراید»، برنده جایزه بهترین فیلم‌نامه در بخش «افقا» شد؛ نویسنده فیلم‌نامه را باید چه کسی بدانیم؟**

داستان این جایزه خودش قصه‌ای است. جشنواره ونیز هنگام اعلام جایزه اشتباه کرد و حتی در وب‌سایت هم نام من نوشته نشده بود. روی مجسمه شیر هم اسم من نیست. ۲۴ ساعت طول کشید تا جشنواره، اشتباه خود را در وب‌سایت تصحیح کند. جالب اینکه بعد از ونیز مجسمه در تورتوزا از چمدان نویسنده‌من من زنده شد؛ اما بعد یک راننده تاکسی که آن را پیدا کرده بود، توانست از طریق شبکه‌های اجتماعی ما را پیدا کند و مجسمه شیر را برگرداند. فیلم‌نامه را خودم نوشتم. وقتی که قرار شد فیلم در شیلی ساخته شود، از «رنه بایسترز»، دوست فیلم‌ساز شیلیایی‌ام و «دومینیک ولینسکی» که اهل فرانسه است، برای بازنویسی گفت‌وگوهای فیلم دعوت کردم. در انتخاب کلمات به اسپانیایی با هم بحث و تبادل نظر داشتیم. وسواس داشتم کلمات به گونه‌ای انتخاب شود که هم فضا فکری مرا به اسپانیایی بازگو کند و برای مردم شیلی هم پذیرفتنی باشد.

۹ فیلم «فراموشی می‌سراید»، جایزه اینترفیلیم را از آن خود کرد. آیا می‌توان فیلم شما را در قالب سینمای معنارِا جاداد؟

اینترفیلیم، جایزه شبکه جهانی کلیساهاست و به فیلمی اهدا می‌شود که نگاهی انسانی را به نمایش بگذارد. به تشخیص آنها این نگاه انسانی در فیلم من جاری بوده است. اما بهتر است بگویم من بیشتر در پی یافتن معنایی برای زندگی خودم بوده‌ام تا القای یک معنی به دیگران.

۱۰ چه برنامه‌ای برای آینده خود دارید؟

دغدغه این سال‌های من رابطه انسان و حیوان از منظر فلسفی بوده است. درک این‌ کلام مولانا که می‌گوید: «مردم از حیوانی و آدم شدم» به نوعی موضوع فیلم دوم من است. امیدوارم در سال‌های نزدیک بتوانم فیلمی را هم در ایران کار کنم.

نگاهی به فیلم «اکسیدان»

کمدی شسته‌رفته

یاشار نورایی: از مقایسه دو فیلم «اکسیدان» و «ساعت ۵ عصر» معدوم زسرا فقط «اکسیدان» را دیده‌ام… شنیده‌هایم از زبان دوستان معتمد درباره فیلم مه‌ران مدیری، حاکی از نارضایتی است ولی تا خودم فیلمی را نبینم، نمی‌توانم درباره آن نظر بدهم. درباره اکسیدان هم چند نکته به نظر می‌رسد که عرض می‌کنم:

- در دورانی زندگی می‌کنیم که مهاجرت امری ملموس شده و روزی نیست که خبر کوچ دائمی دوست، عضوِی از خانواده یا آشنایی را از ایران به سرزمین‌های دور نشنویم. شرایط اجتماعی، فاصله طبقاتی زیاد و چشم‌انداز ناروشن آینده به‌ویژه برای جوانان، دلایل کافی برای رفتن‌اند. هرکس که گذرش به یکی از سفارت‌های کشورهای پیشرفته افتاده باشد و با هفت‌خان گرفتن روادید مواجه شود، به‌راحتی به دارندگان‌شان اجازه سفر به هر کشوری را می‌دهند، عملاً در بسیاری اوقات گرفتن روادید و ویزا را نامکنم کرده است و وقتی فیلمی مانند «اکسیدان» این موضوع را بر بستری برای شوخی‌های کلامی و فیزیکی می‌کند، طبیعی است که تماشاگر عادی خوشش می‌آید.

- شوخی‌های اکسیدان در قیاس با فیلم‌های دیگر به‌اصطلاح کمدی که هنوز در صد سال پیش و ایده‌های دم‌دستی زمین‌خوردن یا پرتاب کیک مانده‌اند؛ شوخی‌های تازه‌تری است. با شوخی‌کردن با برخی امور مانند مصرف شراب و گوشت خوک، تماشاگر را سرگرم می‌کند و یک ایده همیشه جذاب برای عامه تماشاگران یعنی تغییر لباس و هویت را هم به شکل درآمان یک جوان معمولی ایرانی به قالب کشیش به کار می‌گیرد تا موفق در خنده‌گرفتن از تماشاگر عادی شود.

- محدودیت همان‌قدر که برای فیلم‌های مستقل می‌تواند نابودکننده باشد، برای فیلم‌های تجاری که تهیه‌کننده قوی دارند و می‌توانند سالن‌های سینمای زیادی را به فیلمشان بدهند، یک موقعیت فروش است. وقتی حوزه هنری با سینماهایی که در اختیار دارد و در حقیقت ملامد دارد است، با معیارهایی نامشخص و کهنه فیلمی را تحریم می‌کند، اگر فیلمی مانند اکسیدان آدم بافتوذ و حرفه‌ای مانند منوچهر محمدی را به‌عنوان حامی داشته باشد، به‌راحتی می‌تواند به پدیده‌ای معنوعه که کنجکاوِی برانگیز است، بدل شود و همان سالن‌هایی که به غیر از سینماهای حوزه دارد را بر از تماشاگر کند.

- نمی‌توان انکار کرد که فیلم حامد محمدی در قیاس با دیگر کمدی‌های رومی پرده یا نمایش داده‌شده در اصل، شسته‌رفته‌تر است و بازی جواد عزتی و امیر جعفری به‌عنوان دو مرد اصلی ترکیب و انتخاب خوبی است.

- اگر رقابتی میان «اکسیدان» و «ساعت ۵ عصر» است، رقابت بر سر یک امکان محدود و مشخص است. ظرفیت سینمای ایران در بهترین حالت و حتی با طولانی‌کردن زمان اکران، بیشتر از کشاندن دو میلیون نفر از جمعیت ۸۰میلیونی به سینما نیست و نه آن‌قدر سالن سینما داریم و نه آن‌قدر فیلم خوب که انتظار فروش بالای ۱۰ میلیارد را برای هر فیلمی داشته باشیم. درباره «اکسیدان» تعریف دهان‌به‌دهان تبلیغ خوبی برای فیلم شد و اگر کسی از دیگری می‌پرسید که می‌خواهم بروم سینما، چه فیلمی ببینم؟ خیلی‌ها تماشا‌های «اکسیدان» را پیشنهاد می‌کردند و ندیم کسبی بقیه را ترغیب به دیدن فیلم مدیری کند.

- اکنون شبکه‌های اجتماعی به بازتاب‌دهنده واکنش‌های فوری نسبت به محصولات هنری هستند، به‌راحتی می‌توانند وضعیت خیلی از فیلم‌ها را مشخص کنند و نوعی تبلیغ یا ضدتبلیغ مجانی برای فیلم‌ها شده‌اند. می‌توان واکنش‌های فردی در محیط‌های مجازی را نسبت به این دو فیلم مقایسه کرد و به این نتیجه رسید که چرا یکی در فروش از دیگری پیشی گرفته است.

سینمای ایران در دهه ۱۳۹۰ به‌طور فزاینده‌ای به‌طور فزاینده‌ای به‌طور فزاینده‌ای

ادامه از صفحه ۹

ما همانیم که در فیلم‌مان هستیم

۱۱ متوجه منظورتان هستم که معتقدید هر رفتاری در جای خودش نه‌تنها کلیشه نیست، بلکه مهم و درست هم هست. اما به هر حالت این هم نگاهی است که تحمیل شده بر مخاطب. بگذریم. اگر سازنده این فیلم نبودید و به‌عنوان تماشاگر وقتی فیلم را می‌بینید تحلیل شما از این زن چیست؟

زن بااحساس و بااستعدادی است که در خودش هنوز استعداد عشق‌ورزیدن وجود دارد. **۱۲ اما اعتماداً نفس ندارد؟**

در این سطح از معرفت انسانی است که بتواند عاشق شود.

چون اغلب این سطح را هم ندارند. به نظر من این یک دارایی و نوعی در مسیر رشدیافتگی است. کسی که می‌تواند این احساس را در خودش نگه دارد.

۱۳ اما در مقایسه با جامعه فعلی و در این زمانه به نظر شما نشانه حماقت نیست؟

هنوز هم بزرگ‌ترین کاراکترهای نمایشی جهان رومو و زولیت‌ها و لیلی و مجنون‌ها هستند. عشق‌ورزیدن قهرمانی است. به نظر من هنوز هم عاشق‌شدن و احساس‌داشتن در زن‌های امروز هم قوی است و هم زیاد. یعنی زن‌ها همچنان برخلاف چیزی که جامعه می‌خواهد بگوید که دیگر عشق را فرغ زندگی‌شان قرار داده‌اند، به نظر من این‌طور نیست. هنوز هم برای آنها عشق و مهر، اصل زندگی است. شاید میزانش تغییر کرده اما این حقیقت ندارد که ملایک بیشتر آنها پول و ثروت شده.

۱۴ از چه نظر می‌گویید؟

همچنان عشق جدی است. این ارزش است که هنوز وجود دارد. **۱۵ موسیقی فیلم فوق‌العاده است. چطور شد سراغ همایون شجریان رفتید؟**

موسیقی هم مثل سایر بخش‌های فیلم است و با محاسبات و مناسبت‌های مختلفی به آن می‌رسیم. برای من اینکه چقدر مجاز هستم یا سازهای شرقی و غربی کار کنم و از هرکدامشان چه نغمه‌هایی می‌توان استخراج کرد و ترکیب‌شان چطور می‌شود و… موضوع قابل بحثی بود. همین‌طور آوازخواندن خواننده در فیلم کار همچنان می‌تواند مؤثر و خلاقانه باشد درعین‌حال هیچ اصل مسلمی برای من در فیلم‌سازی وجود ندارد. همه اصول قابل بررسی هستند. همه‌چیز همچنان قابل مراجعه است و می‌تواند خیلی خوب باشد مانند زنان جای به دست در مقابل مردان و صحنه خواستگاری.

۱۶ البته بجا باشد؟

مگر می‌شود زنی که جای می‌آورد را حذف کرد؟ مادرهای ما پیچیدگی احوالاتشان کمتر از ما نیست. همان‌قدر ماجراهای پیچ‌درپیچ در زندگی و روح و روانشان داشته‌اند که ما داریم، جای هم آورده‌اند. برای من همه‌چیز قابل ارجاع است.

۱۷ اخیراً در مصاحبه‌ای اظهارنظرهای صریحی از شما دیدم که قبلاً این‌طور نبوده. چه شد به این صراحت بیان رسیدید؟

اصولاً بنده علاقه‌مند به حرف‌زدن نیستم. اصلاً علاقه‌مند به حرف‌زدن در رابطه دوقدره هم نیستم. اما اگر پیش‌پیش مشکلی ندارم، وقتی فیلمم در حال اکران است مثل پدری که برای فرزندش هر کاری می‌کند، در عالم خودم فداکاری هم می‌کنم. ممکن است کارهای دیگری هم بکنم که برای خودم نمی‌پسندم، اما برای موفقیت و تبلیغ فیلم این کارها را می‌کنم. حرف‌هایم با آقای جیرانی هم نه خیلی مهم بود و نه بی‌اهمیت. ضمن اینکه وقتی به برنامه‌ای مثل برنامه آقای جیرانی دعوت می‌شوی قرار نیست ساکت بنشیني. یا قبول نمی‌کنی بروی یا باید برنامه ایشان جذاب از آب دربیاید. نمی‌شود در برنامه ۳۵ جواب‌های کوتاه بگویم و برنامه را خراب کنم. مثلاً کسی که حال عروسی‌رفتن ندارد، نباید برود. اگر می‌رود باید رعایت جشن را بکند. اگر قرار است در برنامه «۳۵» باشم که حرف‌های جالبی زده شود، حواسم است که برنامه جذاب شود.

۱۸ در تاتار کنسرت «سی» چه می‌کردید و چه نقشی داشتید؟

نقش من در ایده و طراحی کنسرت، تاتار و فیلم هم‌زمان بود که بخش فیلم به «ویدئو مینگ» تقلیل یا تغییر پیدا کرد و دوم ارائه مشورت‌هایی در روزهای نزدیک به شروع اجرا و همین‌طور چیزی شبیه کارگردانی تلویزیونی از این رویداد.

۱۹ به علاوه اجرای دو قطعه از موسیقی فیلم‌های «رگ خواب» و «آرایش غلیظ» که بهترین و پراستقبال‌ترین بخش‌های اجرا بود… به‌هرحال شما سفارش این قطعات را برای فیلم‌هایتان داده بودید.

بله، این هم نقشی است. اصلاً بادم نبود.

یادداشتی برای روز «سینما»

باید گفت که هرچند می‌دانم انفعال ما یکی از دلایل پیدایش چنین فاجعه‌ای است؛ اما اگر منفعل هم نبودیم، کاری از ما ساخته نبود. دلش را هم نپرسید چون خودم هم نمی‌دانم. فقط می‌دانم جامعه فرهنگی پیچیده‌ای داریم.

اصلاً تو بگو چه کاری از دست «منتقد» -به معنای واقعی کلمه - در این روزگار حراف ساخته است؟ وقتی که سانی‌مانتالیسم به کسوت نقد هم رخنه کرده، چه تفاوتی می‌کند که سینمای مبتذل است یا بد؟ این وضع سینمای ماست: خانه سینما که مدتی تعطیل بود و خانه پدری هم سال‌ها توقیف بود؛ چکار باید کرد؟ باید مثل همیشه در خانه نشست و به «پنجاه کیلو آلبالو» از پنج ستاره، صفر-بدهیم؟ ما مدام صفر می‌دهیم و سال آینده صندوق‌های بیشتری حاوی آلبالو روانه پرده می‌شود. ما می‌قلم می‌زنیم و سال دیگر، سمیه به سرش هوای افغانستان می‌زند و یک عربدگش جدید راه می‌اندازد.

ما مدام نیش‌خند می‌زنیم اما قسمت دوم و سوم برخی فیلم‌ها را بودجه‌های سرسام‌آور ساخته می‌شد و اینجا، همین بغل گوشمان جوانانی هستند که بضاعت مالی فیلم‌ساختن ندارند چون نهادهای دولتی فیلم خاص می‌خواهند و ۳۹ سال است می‌خواهند -محض رضای خدا- یک فیلم -فقط یک فیلم- متناسب با چارچوب‌های سینما و با رویکرد ایرانی- اسلامی بسازند و بندگان خدا نمی‌توانند. یکی هم نیست که به قول نسل جازید به آنها بگوید: «داداش داری اشتباه می‌زنی!» و این رسمش نیست. سینمای خصوصی هم که قصه‌اش غم‌انگیزتر است. البته در و تخته جور شده؛ این سینما همین «سینه‌فیل»‌ها را می‌طلبد. این همه ضعف و این حجم از مؤلفه‌های ضدفرهنگی و این سینمای ویران، تازه می‌گویید روز سینما؟ می‌خیال شوید که بگذارید همان «جف اندرو» و «زربام» به سینمای ایران حایل کنند.